

روایت امام زنده ظاهر و غیبت امام دوازدهم

جواد جعفری^۱

چکیده

امامیه را عقیده بر این است که بدون امام علیه السلام حجت خداوند بر مردم تمام نمی‌شود؛ بنابراین همیشه امامی به عنوان حجت خداوند روی زمین وجود دارد و زمین هرگز خالی از حجت نمی‌ماند؛ اما این امام علیه السلام همیشه لازم نیست آشکار باشد بلکه ممکن است پنهان از مردم زندگی کند. روایات معتبر و متعددی این مطلب را به اثبات می‌رسانند. در مقابل روایات معتبری وجود دارد که دلالت می‌کند امام علیه السلام در هر زمان باید ظاهر باشد. در ابتدا این دو دسته روایات، متعارض به نظر می‌رسند. تحقیق حاضر در صدد جمع میان این نوع از روایات است. همچنین پاسخ دادن به احمد الکاتب که سعی در انکار وجود امام دوازدهم علیه السلام دارد و به این احادیث استناد کرده است. ظاهر بودن امام هرگز نزد شیعه شرط امام نبوده بلکه احادیثی که دارای واژه «ظاهر» است، یا ناظر به حالت عادی جامعه مسلمانان است نه وقتی مورد غضب الهی قرار گیرند؛ یا معنای خاصی مانند «غالب» یا «معین» دارد و هرگز غیبت امام علیه السلام را نفی نمی‌کند.

واژه‌های کلیدی: امام مهدی علیه السلام، غیبت، امام ظاهر، امام زنده، شبیهات مهدوی، احمد الکاتب.

۱. عضو هیأت علمی و مدیر گروه کلام و معارف پژوهشکده حج و زیارت.

javad130jafari@gmail.com

امامت از اصول مذهب امامیه به شمار می‌رود و در حال حاضر امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن علیه السلام مصداق آن است. نظام مرجعیت و ولایت فقهی شیعه یعنی نظام اجتماعی و سیاسی شیعه بر پایه وجود امامی زنده پایه‌گذاری شده است و آنان نایبان امامی غایب اما موجود هستند؛ بنابراین اثبات وجود امام دوازدهم علیه السلام از پایه‌ای‌ترین مباحث اعتقادی و کاربردی شیعه است و علاوه بر دلایل عقلی، آیات و احادیث از مهم‌ترین دلایل‌های آن است. در مهدویت نیز اثبات وجود امام عصر علیه السلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بسیاری از مسائل مهدویت مانند غیبت امام علیه السلام و کارکرد و فعالیت امام غایب علیه السلام، به اثبات وجود آن حضرت بستگی دارد. دانشمندان شیعه برای اثبات این امر مهم، دلیل‌های متعددی آورده‌اند که به‌طور کلی این دلیل‌ها را به سه گروه عقلی، نقلی (آیات و روایات) و تاریخی می‌توان تقسیم کرد.

دلیل‌های نقلی خود انواع متعددی دارند. مانند روایاتی که از شخصی خاص به عنوان مهدی موعود علیه السلام یا قائم آل محمد صلی الله علیه و آله یاد کرده‌اند. روایاتی که از شخصی خاص به عنوان «غایب» نام برده‌اند. روایاتی که نص بر امامت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام دارند. روایاتی که نام دوازده امام را بیان کرده و مصداق امام دوازدهم علیه السلام را مشخص کرده‌اند و روایاتی از این دست که فراوان و متعدد هستند.

در مقابل، روایاتی نیز وجود دارد که موهم خلاف این معناست و متعارض با غیبت به نظر می‌آید. مانند روایاتی که بیان می‌کند امام علیه السلام باید ظاهر باشد یا امام علیه السلام باید اطاعت‌پذیر و قابل فرمان‌برداری باشد. لازم است که معنای صحیح این نوع روایات مشخص شود و وجه جمع آن با روایات معتبر فراوانی که عقیده امامیه بر آن استوار است روشن گردد.

احمد الکاتب^۱ نویسنده عرب‌زبان و عراقی که سعی در انکار وجود امام دوازدهم علیه السلام

۱. وی کتاب تطوّر الفكر السياسي الشيعي من الشوری إلى ولاية الفقيه را با ویرایش جدید (خلاصه کردن بخش اول و سوم کتاب) و با عنوان: الامام المهدي علیه السلام حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية در سال ۲۰۰۷ منتشر کرد. مقدمه کتاب وی انگیزه نوشتن این کتاب و نوع نگاهش را به مهدویت نشان می‌دهد. وی درباره حضرت ولی عصر علیه السلام می‌نویسد: «اما ایمان به این امام مسئله‌ای زنده و به‌روز است... و از این جهت تأثیر مضاعفی در روابط داخلی و خارجی آنها دارد... بنابراین مسئله وجود امام مهدی امام دوازدهم محمد بن الحسن العسکری، مسئله تاریخی یا مربوط به آینده محسوب نمی‌شود و جایگاهی

دارد، در صدد نقد دلایل نقلی وجود امام عصر علیه السلام برآمده است و به روایات معارضی که اشاره شد استناد می‌کند. در نوشته حاضر بعد از بیان هر دو دسته از روایات ووجه جمع آن، ادعای وی را آورده و بررسی می‌نماییم تا ضمن پاسخ دادن، میزان صداقت‌آوروشن گردد.

حضور همیشگی امام در جامعه

معتقدان به مذهب اهل بیت علیهم السلام عقیده دارند که بدون امام علیه السلام حجت خداوند بر مردم کامل نمی‌گردد؛ به همین دلیل از زمان رحلت حضرت آدم علیه السلام تا کنون همیشه امامی به عنوان حجت خداوند روی زمین وجود دارد (کلینی: ۱۴۰۷، ق، ۱: ۱۷۸) و زمین هرگز خالی از حجت نمی‌ماند؛ اما این امام علیه السلام همیشه لازم نیست آشکار باشد بلکه ممکن است پنهان از مردم زندگی کند. شیخ صدوق در کتاب اعتقادات تصریح می‌کند: «ما معتقدیم زمین از حجت خدا بر مردم خالی نمی‌شود، یا ظاهر و مشهور است یا ترسان و پنهان» (شیخ صدوق: ۱۴۱۴، ق، ۹۴)

احادیث موافق

روایات متعدد و معتبری به این اعتقاد شیعه در مورد حجت‌های الهی دلالت می‌کند.

حدیث اول.

امام علی علیه السلام فرمود:

«اللَّهُمَّ بَلَىٰ لَا تَخْلُو الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ بِحُجَّةٍ إِلَّا مِمَّا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ خَافٍ مَعْمُورٍ»

زنده، به‌روز و فکری و سیاسی یافته است.» (کاتب: ۲۰۰۷، ۱۱ تا ۱۴) او به یکی از تأثیرهای مهدویت چنین اشاره می‌کند: «و به نظر من بحران میان مرجعیت و دموکراسی تا زمانی که علت این مشکل به‌صورت ریشه‌ای حل نشود، ادامه خواهد داشت و آن اندیشه نیابت عام از امام مهدی است که به‌قها آن هاله مقدس و مطلق را داده است؛ زیرا از این نظریه نمی‌توان رها شد، مگر با بررسی و فهم جریان تولد امام دوازدهم.» (همو: ۱۹۹۸، ۱۰) چنان‌که پیداست، نویسنده، نیابت از امام راعقیده‌ای دینی و مقلّس نمی‌داند؛ بلکه سدی در برابر دموکراسی قلمداد می‌کند؛ بنابراین با متأثر شدن از فرهنگ غرب درصدد تخریب باورهای دینی است. وی چون پیش فرضی منفی در ذهن دارد تلاش می‌کند به‌هرروی وجود امام عصر علیه السلام را انکار نماید و در این وادی به حدی افراط می‌کند که حتی در اتسباب روایات به‌امامان و کتاب بزرگان شیعه مرتکب تدلیس و فریب می‌گردد. روایات کتب ضعیف را به کتاب‌های معتبر شیعه نسبت می‌دهد و روایات امام باقر و امام صادق: را به امام رضا علیه السلام نسبت می‌دهد.

لَيْتًا تَبْطُلَ حُجَّجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتُهُ» (ابن بابویه: ۱۳۹۵ ق، ۱: ۲۹۱، حدیث ۲.
 شیخ صدوق این کلام را با پنج سند نقل کرده است.)
 آری ای خدای من! زمین از قیام کننده به حجت الهی خالی نمی ماند. او یا
 ظاهر و مشهور است و یا ترسان و مستور تا حجت های الهی و بیّنات او
 باطل نشود.

بزرگان و نویسندگان شیعه این حدیث را از قدیم در کتاب های خود نقل کرده اند.
 ابراهیم بن محمد ثقفی (۲۸۳ ق) در الغارات (۱: ۱۵۳)، صفار (۲۹۰ ق) در بصائر
 الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ (۱: ۴۸۶، حدیث ۱۵)، علی بن ابراهیم قمی (قرن
 ۳ ق) در تفسیر قمی (۱: ۳۵۹)، صدوق اول علی بن حسین (۳۲۹ ق) در الامامه و
 التبصره من الحیره (۲۶، حدیث ۴)، نعمانی (۳۶۰ ق) در الغیبه (۱۳۶)، شیخ صدوق
 (۳۸۱ ق) در کمال الدین و تمام النعمه (۱: ۲۹۱، حدیث ۲) و خصال (۱: ۱۸۶) و علل
 الشرایع (۱: ۱۹۵، حدیث ۲)، شیخ مفید (۴۱۳ ق) در الارشاد فی معرفة حجج الله علی
 العباد (۱: ۲۲۷)، سید رضی (۴۰۶ ق) در نهج البلاغه (خطبه ۱۴۷) و خصائص الأئمة
 علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنين ﷺ، ۱۰۶)، حلوانی (قرن ۵ ق) در نزّهة الناظر و
 تنبیه الخاطر، (۵۷)، شیخ طوسی (۴۶۰ ق) در امالی (۲۰)، علامه حلی (۷۲۶ ق) در
 کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين ﷺ، (۷۴)، دانشمندان متاخر نیز به نقل از
 پیشینیان این حدیث را در کتاب های خود آورده اند که نقل نام همه آنها به درازا
 می کشد.

امام صادق ﷺ در تفسیر آیه «وَبُرِّ مُعْطَلَةٌ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ» (سوره حج: آیه ۴۵)
 فرمود:

«الْبَيْتُ الْمُعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ الْإِمَامُ النَّاطِقُ» (همان، ۲:
 ۴۱۷، حدیث ۱۰)؛
 «بُرِّ مُعْطَلَةٌ» امام ساکت و «قَصْرٍ مَشِيدٍ» امام ناطق است.

حدیث دوم.

امام صادق ﷺ فرمود:

«وَاللَّهِ عِبَادَتُكُمْ فِي السِّرِّ مَعَ إِمَامِكُمُ الْمُسْتَتِرِ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَتَخَوُّفُكُمْ مِنْ
 عَدُوِّكُمْ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ وَحَالِ الْهُدْنَةِ أَفْضَلُ مِمَّنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرُهُ
 فِي ظَهْوَرِ الْحَقِّ مَعَ إِمَامِ الْحَقِّ الظَّاهِرِ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ» (کلینی: ۱، ۴۰۷، ۱:

۳۳۳، حدیث (۲)

به خدا سوگند عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در دولت باطل و ترس شما از دشمنان در دولت باطل و در حال صلح برتر است از کسی که خدای- عز و جل ذکره- را عبادت می کند در ظهور حق با امام حق آشکار در دولت حق.

این بیان امام صادق علیه السلام نیز از دو گونه بودن حجت خبر می دهد.

حدیث سوم.

امام کاظم علیه السلام در تفسیر آیه **﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾** (سوره لقمان: آیه

۲۰) فرمود:

«الْنِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ الْإِمَامُ الظَّاهِرُ وَالْبَاطِنَةُ الْإِمَامُ الْغَائِبُ فَقُلْتُ لَهُ وَ يَكُونُ فِي الْأُئِمَّةِ مَنْ يَغِيبُ قَالَ نَعَمْ يَغِيبُ عَنْ أَبْصَارِ النَّاسِ شَخْصُهُ وَ لَا يَغِيبُ عَنْ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الثَّانِي عَشَرَ مِنْهَا.» (ابن بابویه: ۱۳۹۵، ۲: ۳۶۸، حدیث ۶)

نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غائب است. به ایشان گفتم: آیا در میان امامان کسی خواهد بود که غائب می شود؟ فرمود: آری شخص او از دیدگان مردم غایب می شود اما یاد او از قلوب مؤمنین غایب نمی شود و او دوازدهمین ما امامان است.

حدیث چهارم.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«وَ لَا تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ قَائِمٍ مِنْنا ظَاهِرٍ أَوْ خَافٍ وَ لَوْ خَلَتْ يَوْمًا بِغَيْرِ حُجَّةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ» (همان: ۱: ۲۰۲، حدیث ۶)

و زمین از قائمی از ما خالی نمی شود یا آشکار است و یا ترسان و اگر زمین یک روز از حجت خالی شود زمین با ساکنانش مضطرب گردد همچنان که دریا با اهلس موج می شود.

حدیث پنجم.

امام عصر علیه السلام فرمود:

«كَيْفَ يَتَسَاقَطُونَ فِي الْفِتْنَةِ وَ يَتَرَدَّدُونَ فِي الْخَيْرَةِ وَ يَأْخُذُونَ يَمِينًا وَ شِمَالًا، فَأَرْقُوا دِينَهُمْ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ عَانَدُوا الْحَقَّ أَمْ جَهِلُوا مَا جَاءَتْ بِهِ الرَّوَايَاتُ الصَّادِقَةُ وَ الْأَخْبَارُ الصَّحِيحَةُ أَوْ عَلِمُوا ذَلِكَ فَتَنَسَّوْا مَا يَعْلَمُونَ إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ

امامتان و تقوای الهی را پیشه کنید در آنچه فرمانتان می دهد و بر شما واجب کرده است.»

صدوق اول علی بن حسین ابن بابویه با کمی اختلاف در سند و متن، این حدیث را آورده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ، عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبْقَى الْأَرْضُ بِبَلَا غَالِمٍ حَيٍّ ظَاهِرٍ يَفْزَعُ إِلَيْهِ النَّاسُ فِي حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ؟ فَقَالَ لِي: إِذَا، لَا يُعْبَدُ اللَّهُ، يَا أَبَا يُوسُفَ.» (ابن بابویه: ۱۴۰۴، ۲۷، حدیث ۵)

یعقوب سراج گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم: زمین بدون عالمی زنده آشکار که مردم در حلال و حرام خود به او رجوع می کنند باقی می ماند؟ به من فرمود: در این صورت خداوند عبادت نمی شود ای ابا یوسف!

شیخ صدوق نیز این روایت را از پدر خویش در کتاب علل الشرایع (۱: ۱۹۵، حدیث ۳) نقل کرده است. سند صفار و صدوق هر دو صحیح است؛ بنابراین حدیث با سند صحیح در کتاب های معتبر نقل شده است.

این حدیث هرگز منافاتی با احادیث پیشین ندارد و بر خلاف عقیده شیعه که اعتقاد به غیبت دارند نیست. بزرگانی هم که این روایت را نقل کرده اند (صفار، صدوق اول و صدوق دوم) این حدیث را بلا فاصله پس از حدیث معروف امیر المؤمنین علیه السلام آورده اند. یعنی منافاتی میان دو حدیث ندیده اند. زیرا روایت یعقوب سراج حالت اولیه و عادی امامت را بیان می دارد؛ یعنی اصل اولی این است که امام ظاهر و در دسترس مردم باشد؛ اما وقتی مردم به وظیفه خود در قبال امام عمل نکردند و مورد خشم و غضب الهی قرار گرفتند، خداوند آنها را از دیدن امام و مراجعه به ایشان محروم می کند. روشن است که در این صورت هم امامت امام از بین نمی رود او امام است اما امامی پنهان.^۱

۱. ممکن است مخالف بگوید: در حدیث یاد شده فلسفه امامت به آشکار بودن امام علیه السلام گره خورده است، به طوری که اگر ظاهر نباشد گویا اثری برای امام علیه السلام نیست. در پاسخ باید گفت: با توجه به روایات دیگر که وظایفی را برای امام علیه السلام بیان کرده اند، روایت حاضر به یکی از وظایف امام علیه السلام اشاره کرده است یعنی بیان احکام یکی از آثار امامت است تنها وظیفه امام علیه السلام نیست که اگر امکان انجام آن نبود دیگر وجود امام علیه السلام ضرورتی نداشته باشد. در دوران امامان پیشین چون بسیاری از معارف و احکام دین بیان نشده بود با آن که مردم به وظیفه خود در قبال امام عمل نمی کردند اما لازم بود امام میان مردم ظاهر باشد تا دین را به آنان بیاموزد. در دوران امام دوازدهم علیه السلام تلاش امامان پیشین نتیجه داده بود یعنی شاگردان قبیله

دلیل این مدعا روایاتی است که اشاره به دوری امامان علیهم السلام از مردم در اثر غضب الهی دارد.

امام جواد علیه السلام فرمود:

«إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ جَوَارِهِمْ» (کلینی: ۱۴۰۷، ۱: ۳۴۳، حدیث ۳۱)

هرگاه خداوند تبارک و تعالی بر مردمش خشم گیرد ما راز کنار آنان دور می‌کند.

مرحوم کلینی محدث بزرگ و دقیق شیعه این حدیث را در باب غیبت کتابش نقل کرده است. یعنی برداشت ایشان نیز از این حدیث غیبت امام بوده است. شارح بزرگ کتاب کافی، ملا صالح مازندرانی نیز تصریح کرده است: «به وسیله غیبت ما راز کنار آنان دور می‌کند.» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۶: ۲۵۰) در دیدار علی بن مهزیار اهوازی نیز از امام عصر علیه السلام نقل شده است که فرمود: «پدرم ابو محمد علیه السلام از من پیمان گرفته است با گروهی که خداوند بر آنان خشم گرفته است همسایه نشوم.» (طوسی: ۱۴۱۱، ۲۶۶) قابل توجه است که شیخ مفید نیز در پاسخ به شبهه قائلین به اتمام امامت بعد از امام عسکری علیه السلام به این نکته اشاره کرده است. آنان مدعی شده‌اند بنا به حدیث «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي الْأَرْضَ مِنْ حُجَّةٍ إِلَّا أَنْ يُغْضَبَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا» زمین اینک به دلیل خشم الهی خالی از حجت است و امامی وجود ندارد. شیخ مفید می‌نویسد: این برداشت صحیح نیست و منظور این روایت با توجه به روایات ضرورت حجت و حدیث معروف امیر المؤمنین علیه السلام چنین است: «أَنَّهُ لَا يَخْلِيهَا مِنْ حُجَّةٍ ظَاهِرَةٍ» (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۳۲۵) یعنی خداوند هرگز زمین را از «حجت ظاهر» خالی نمی‌کند مگر آنکه بر اهل زمین

و اسلام شناس تربیت شده بودند و سخنان امامان در قالب اصول و کتاب‌ها تدوین شده بود لذا با پنهان بودن امام، نایبان خاص و عام ایشان می‌توانستند جامعه اسلامی را از جهت اعتقالات و احکام اداره نمایند و امام به نقش‌های دیگر خویش بپردازد و البته در موارد لازم آنان را کمک کرده و راهنمایی نماید؛ بنابراین چون عالمان و فقیهان بیان حلال و حرام (احکام) را برعهده دارند به حضور ظاهری امام برای انجام این کار نیازی نیست. از طرف دیگر چون تنها وظیفه امام بیان احکام نیست با وجود قههاز وجود امام بی‌نیاز نیستیم و امام برای انجام نقش‌های دیگر خود باید حضور داشته باشد هر چند حضوری پنهانی باشد. این وظایف و نقش‌ها در بحث‌های مربوط به «نقش امام» بیان شده است مانند هدایت باطنی، حفظ علوم الهی، تلاش‌های پنهان اجتماعی و یاری افراد در موارد ضروری.

خشم گیرد. به عبارت دیگر وقتی خداوند به اهل زمین خشم می‌گیرد حجت خود را پنهان می‌کند نه آن که به حجت خود پایان دهد. از بیان ایشان نیز روشن می‌شود که حالت عادی حجت این است که ظاهر باشد و مردم در حلال و حرام خویش به او مراجعه نمایند، اما اگر خداوند بر امتی خشم گرفت این حالت تغییر می‌کند و مردم از مراجعه به حجت حق محروم می‌شوند؛ اما در هر صورت امام و حجت حق موجود است؛ بنابراین میان حدیث یعقوب سراج با احادیث دو گونه بودن حجت منافاتی وجود ندارد و چنین نیست که هرگاه امام ظاهر نبود شرط امامت را از دست داده باشد و نیاز به شخص دیگری باشد.

حدیث دوم.

مرحوم کلینی حدیث محمد بن مسلم را از امام باقر (ع) چنین نقل کرده است:

«وَاللَّهِ يَا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَأِمامَ لَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ظَاهِرٌ عَادِلٌ أَصْبَحَ ضَالًّا تَائِبًا وَإِنْ مَاتَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ مَاتَ مَيِّتَةً كُفْرٍ وَنِفَاقٍ»
(کلینی: ۱۴۰۷، ۱: ۱۸۳، حدیث ۸ و ۳۷۵، حدیث ۲: ظاهراً عادلاً)

به خدا سوگند، ای محمد هر کس از این امت که صبح بیدار شود، املی ظاهر و عادل از طرف خداوند نداشته باشد صبح خود را در حال گمراهی و سرگردانی آغاز کرده است و اگر در این وضع بمیرد به مرگ کفر و نفاق از دنیا رفته است.

نکته اول در مورد این حدیث آن است که اصل «ظاهر» بودن این واژه در حدیث مسلم نیست. علامه مجلسی از استاد پدرش فاضل شوشتری^۱ نقل کرده است که این واژه «ظاهر» است. (مجلسی: ۱۴۰۴، ۲: ۳۱۵) یعنی اشاره به مقام عصمت دارد. خود علامه نیز اضافه می‌کند روایاتی که واژه طهرنا و عصمانا^۲ دارد مؤید این سخن است. (مجلسی: ۱۴۰۴، ۲: ۳۱۵) ملا صالح مازندرانی نیز در شرح خود «ظاهر» ثبت کرده و نوشته است یعنی امامی که از هر پلیدی پاک باشد. (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۵: ۱۷۲) البته بنا به «ظاهر» بودن نیز معنا کرده است. احتمال «ظاهر» با واژه «عادل» که بعد از آن آمده سازگاری بیشتری دارد. سیاق روایت نیز این احتمال را تقویت می‌کند زیرا در ادامه

۱. عبد الله بن حسین تستری (متوفی ۱۰۲۱ قمری) شاگرد محقق اردبیلی و استاد محمد تقی مجلسی.
۲. عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْفِهِ وَحُجَّتِهِ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَلَا يُفَارِقُنَا» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۹۱، حدیث ۵).

امام علیه السلام اشاره می‌فرماید که ائمه جور از دین حق برکنارند؛ بنابراین سخن دراملی پاک و دادگر در مقابل ائمه گمراه و پلید و ظالم است. هرگز سخن از غیبت و حضور نیست تا منظور ظاهر و آشکار بودن باشد. بلکه نجات از مرگ کفر و نفاق که همان نجات از مرگ جاهلی است با غایب بودن امام علیه السلام منافاتی ندارد؛ زیرا در حدیث صحیح السندی امام حسن عسکری علیه السلام بعد از حق دانستن و تایید صحت روایت مرگ جاهلی، نشناختن فرزند و جانشین خویش را مصداق مرگ جاهلی بیان می‌کند و بعد خبر از غیبت ایشان می‌دهد. (ابن بابویه: ۱۳۹۵، ۲: ۴۰۹، حدیث ۹) روشن است که اگر غیبت و ظاهر نبودن امام باعث مرگ جاهلی باشد امام هرگز مصداق آن را فرزند غایبشان معرفی نمی‌کردند. توجه به مطالب بیان شده، احتمال «ظاهر» بودن واژه حدیث را تقویت می‌کند. البته اگر احتمال «ظاهر» بودن نیز تقویت شود مشکلی پیش نمی‌آید زیرا در توضیح حدیث پیشین (روایت یعقوب سراج) بیان شد که روایت ناظر به حالت اولیه و عمومی است که شامل یازده امام علیه السلام می‌شود و با حالت خاص - جامعه مورد خشم الهی واقع شده و از ارتباط با امام علیه السلام محروم است - منافاتی ندارد.

شارحان حدیث نیز وجوهی در معنای این حدیث بیان کرده‌اند. مرحوم ملا صالح مازندرانی می‌نویسد: منظور آشکار بودن وجود ایشان است چه شخص امام علیه السلام آشکار باشد یا خیر. یا منظور آشکار بودن شخص ایشان است هر چند در برخی اوقات برای بعضی اشخاص باشد. یا منظور از «ظاهر» آشکار نیست بلکه غالب است. یعنی امام در علم و عمل بر تمام مردم غلبه دارد و پیروز است. یا منظور از «ظاهر» پشتیبان و کمک‌کار است. یعنی امام در امور دین پشتیبان مردم است. ایشان ادامه می‌دهند خلاصه ظاهر بودن امام با غیبت ایشان منافاتی ندارد زیرا آشکار و پنهان بودن می‌تواند نسبی باشد. مانند خورشید که در بالای ابر مخفی نیست یا نور که پشت پرده آشکار است. (مازندرانی: ۱۳۸۲، ۵: ۱۷۲) از فاضل امین استرآبادی^۱ نیز نقل می‌کند که «ظاهر» یعنی روشن بودن امامتش با نص صریح خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. (مازندرانی: ۱۳۸۲، ۶: ۳۳۱) علامه مجلسی هم «ظاهر» را به معنای روشن بودن حجت و دلیل امام با برهان می‌داند هر چند خود امام غایب باشد. (مجلسی: ۱۴۰۴، ۲: ۳۱۵) ایشان سخن محدث استرآبادی را نیز نقل کرده است. (مجلسی: ۱۴۰۴، ۴: ۲۱۴) ظاهر آموید برداشت

۱ . محمد امین بن محمد شریف الأسترآبادی، رأس الاخباریة، (متوفای ۱۰۳۳ قمری) در مکه. مؤلف کتاب «الفوائد المدنیة» فی الرد علی القائل بالاجتهاد و التقليد فی الاحکام الالهیه.

مرحوم استرآبادی می‌تواند روایاتی باشد که مرحوم کلینی در «باب الْأُمُورِ الَّتِي تُوجِبُ حُجَّةَ الْإِمَامِ» کتاب کافی آورده است. روایاتی که می‌گوید نشانه امام آن است که لملت او ظاهر و روشن باشد به گونه‌ای که در شهر از هر کس پرسیدند او را معرفی کند.^۱ نتیجه آنکه، احادیثی که دارای واژه «ظاهر» است، یا به معنای آشکار بودن شخص امام است و ناظر به حالت اولیه و عمومی امامت است؛ یا معنای خاص دیگری دارد و در هر حال منافاتی با غیبت امام عصر علیه السلام ندارد. دانشمندان شیعه نیز هنگام شرح این نوع از روایات توجه به غیبت امام زمان علیه السلام داشته‌اند و هرگز چنین روایاتی را در منافات با غیبت ندیده‌اند.

حدیث سوم.

این حدیث را احمد الکاتب که در این نوشته از او به عنوان «نویسنده» یاد می‌شود در کتاب خود آورده است. (کاتب: ۲۰۰۷، ۱۳۴) اما در نقل آن از جاده صداقت خارج شده است. ادعا می‌کند این حدیث در کتاب کافی یعنی معتبرترین کتاب شیعه آمده است در حالی که حدیث را مرحوم کلینی در کتاب خود نیاورده؛ بلکه در کتابی ضعیف به نام/ختصاص نقل شده است. همچنین، ادعا کرده این حدیث را امام رضا علیه السلام به یکی از واقعه فرموده است در حالی که روایت از امام صادق علیه السلام است؛ یعنی سال‌ها پیش از به وجود آمدن فرقه توسط پدر بزرگ امام رضا علیه السلام بیان شده است. حدیث چنین است:

«عَنْ أَبِي الْجَارُودِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ حَتَّى ظَاهَرَ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ قُلْتُ إِمَامٌ حَتَّى جُعِلَتْ فِدَاكَ قَالَ إِمَامٌ حَتَّى.» (مفید: ۱۴۱۳، ۲۶۹)

ابوجارود گوید از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: کسی که بمیرد در حالی که امامی زنده و ظاهر بر او نیست به مرگ جاهلیت مرده است. ابوجارود گوید عرض کردم: امامی زنده فدایتان شوم؟ فرمود: امامی زنده گذشته از سخنان ناصوابی که «نویسنده» برای فریب افکار در این قسمت بیان

۱. «وَيَقْدَمُ الرُّكْبُ فَيَقُولُ إِيَّيْ مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيَقَالُ إِيَّيْ فُلَانٌ» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۲۸۴، حدیث ۱) و حدیث ۲: «وَيَكُونُ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ الظَّاهِرَةِ الَّتِي إِذَا قَدِمَتِ الْمَدِينَةَ سَأَلَتْ عَنْهَا الْعَامَّةَ وَالصَّيَّانَ إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ فَيَقُولُونَ إِيَّيْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ؛ و ص ۲۸۵، حدیث ۵: «وَالْوَصِيَّةُ إِذَا قَدِمَ الرُّكْبُ الْمَدِينَةَ فَهَلَّوْا إِلَى مَنْ أَوْصَى فُلَانٌ قِيلَ إِيَّيْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ.»

داشته است، باید یادآور شد که تاکید این حدیث بر زنده بودن امام است و غیبت امام با زنده بودن ایشان منافاتی ندارد، بلکه معنای غیبت این است که امامی زنده به طور ناشناس میان مردم زندگی کند؛ بنابراین اصرار «نویسنده» به تاکید امام بر زنده بودن، تأثیری ندارد زیرا قول به غیبت را رد نمی‌کند.

اما ممکن است وی به واژه «ظاهر» در این حدیث استناد نماید و ادعا کند یکی از شرایط امام آشکار بودن است؛ بنابراین امام نمی‌تواند غایب باشد. به عبارت دیگر کسی که غایب است، شرایط امامت را ندارد. در پاسخ باید گفت اولاً چنان که اشاره شد این حدیث تنها در کتاب اختصاص آمده است. هر چند برخی گفته‌اند کتاب اختصاص نوشته شیخ مفید است یا به عبارت دقیق‌تر گزیده ایشان از کتاب مؤلفی دیگر است؛ (آقابزرگ طهرانی: ۱۴۰۳، ۱: ۳۵۸، شماره ۱۸۸۸) اما با تحقیق مفصلی که محقق مدقق جناب آقای سید محمد جواد شبیری زنجانی انجام داده‌اند و در دو مقاله (مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید، شماره ۹۲: مقاله: «شیخ مفید و کتاب اختصاص» و مقاله: «بررسی اسناد کتاب اختصاص») مستقل به چاپ رسیده است؛ معلوم گردیده این کتاب نوشته شیخ مفید نیست و نگارنده شخصی ناشناس است وی می‌نویسد:

سرانجام با اطمینان بدین نتیجه می‌رسیم که این کتاب تألیف شیخ مفید نیست... مؤلف کتاب ناشناخته است و وثاقت و عدم وثاقتش نامعلوم. (شبیری: ۱۴۱۳، ۲۶۴) روایت مورد اشاره «نویسنده» علاوه بر ضعف منبع از ضعف سند نیز رنج می‌برد؛ زیرا صاحب کتاب اختصاص سند خود را به راوی حدیث یعنی ابو جارود بیان نکرده است و روایت مرسل است؛ بنابراین حدیث هم ضعف سندی دارد هم منبع آن معتبر نیست؛ لذا این حدیث اعتبار لازم را ندارد تا در مورد آن گفتگو شود.

نکته قابل توجه

نکته مهم‌تر این است که پایه گذار این سخن (شیعه معتقد است که امام تنها باید ظاهر باشد)، فرقه زیدیه است و شیخ صدوق پاسخ زیدیه را از ابن قبه (متکلم شیعه متوفای پیش سال ۳۲۹ قمری) در کتاب کمال الدین ثبت کرده است؛ اما «نویسنده» بدون هیچ اشاره‌ای به پاسخ نقل شده، مانند بسیاری از موارد دیگر تنها شبهه و سخن مخالف را آورده است. این نوع عملکرد نشان می‌دهد وی بیش‌تر به دنبال فریب خواننده است تا کشف حقیقت. شیخ صدوق می‌نویسد ابو جعفر محمد بن عبد الرحمن بن قبه رازی در رد کتاب الاِشهاد ابو زید علوی گفته است:

ابو زید از ما نقل می‌کند که ما به واقفه می‌گفتیم امام حتماً باید آشکار و موجود باشد. در حالی که این نقل کسی است که سخن مخالفش را نمی‌داند. اعتقاد امامیه همواره چنین بوده است که امام یا ظاهر و عیان است و یا غائب و مستور و اخبارشان در این باب مشهورتر و آشکارتر از آن است که مخفی باشد و قرار دادن اصول نادرست و نسبت دادن آن به خصم، کاری نیست که کسی از انجام آن ناتوان باشد ولی برای دیندار و صاحب فضل و دانش زشت است. و اگر در این مورد جز خبر کمیل بن زید نبود همان کفایت می‌کرد. (ابن بابویه: ۱۳۹۵، ۱: ۹۴)

چنان که ملاحظه می‌شود این زیدیه بودند که ادعا می‌کردند شیعه می‌گوید امام باید ظاهر باشد؛ بنابراین ادعای «نویسنده» که می‌نویسد: «امام رضا علیه السلام ادعای واقفیه را که قائل به غیبت پدرش امام کاظم علیه السلام بودند چنین رد کرد که حتماً باید امام زنده ظاهری باشد.» همان افترای زیدیه است که وی تکرار می‌کند. هرگز شیعه چنین عقیده‌ای نداشته است.

احادیث دیگر

«نویسنده» غیر از روایت یاد شده برای رد غیبت به دو روایت دیگر نیز استناد کرده است و با تدلیس و فریب خواننده سعی کرده است این احادیث را منافی غیبت جلوه دهد. در ادامه به بررسی این روایات می‌پردازیم.

حدیث چهارم.

«أُحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبَّادِ بْنِ سَلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضِيِّ قَالَ: إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى يُعْرَفَ.» (کلینی: ۱۴۰۷، ۱: ۱۷۷، بَابُ أَنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ، حَدِيثُ ۳)

امام رضا علیه السلام فرمودند: حجت خداوند بر مردم اقامه نمی‌شود مگر بالمامی تا شناخته شود.

«نویسنده» مدعی شده امام رضا علیه السلام این حدیث را در رد واقفه که اعتقاد به غیبت پدر بزرگوارش داشته‌اند بیان فرموده است (کاتب: ۲۰۰۷، ۱: ۱۳۴)؛ در حالی که این سخن خلاف واقع و از مصادیق تدلیس و فریب دادن خواننده است؛ زیرا هیچ قرینه‌ای در روایت به رد واقفه و ادعای غیبت آنان دلالت نمی‌کند؛ بلکه هیچ ربطی به صفات و شروط امام ندارد. امام رضا علیه السلام می‌فرماید باید امامی وجود داشته باشد تا خلوند شناخته



شود و از این راه حجت بر مردم تمام شود تا در عمل نکردن به وظیفه حجتی نداشته باشند. به عبارت دیگر مردم بدون وجود امام از شناخت خداوند معذورند. روشن است که روایت به شکل حاضر از بحث صفات و ویژگی‌های امام علیه السلام به کلی بیگانه است. در حاشیه کتاب کافی آمده است که این حدیث نسخه دیگری دارد که به جای «حَتَّى» واژه «حَى» آمده است. البته ضعف استدلال به نسخه بدل بر اهل فن پوشیده نیست زیرا تنها یک احتمال خواهد بود و نمی‌تواند دلیل قابل استنادی قلمداد شود. به ویژه هنگامی که به دلیل سازگار نبودن با کلمه بعدی (يعرف) احتمال مرجوحی نیز هست. دلیل این ادعا آن است که «حتى يعرف» چنان که گذشت معنای روان و روشنی دارد. اما معنای «حَى يعرف» به دلیل وصف کردن با یک اسم و یک فعل در کنار هم، تکلف بار و دور از فصاحت اهل بیت علیهم السلام است.

اما با چشم پوشی از این نکته اگر بپذیریم نسخه «حَى» صحیح است، باز هم سخن و استدلال «نویسنده» درست نخواهد بود و حدیث امام رضا علیه السلام نمی‌تواند در واقعه باشد زیرا این حدیث شرط امام را زنده بودن بیان کرده است و این شرط به اعتقاد واقفه در امام کاظم علیه السلام موجود بوده است. واقفه اعتقاد به زنده بودن و غیبت امام کاظم علیه السلام داشتند نه وفات ایشان.

لزوم وجود امامی زنده در روی زمین به عنوان حجت خدای متعال بر خلق یکی از اعتقادات مسلم و روشن شیعه است. این عقیده در مقابل اهل تسنن مطرح است که معتقدند بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به فرد دیگری نیاز نیست و امام بعد از ایشان قرآن است (ر.ک. مجلسی: ۱۴۰۴، ۲: ۲۹۳) و کتاب خداوند کافی است (بخاری: ۱۴۲۲، ۶: ۱۰) حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ بنابراین این مطلب هیچ تعارضی با غیبت امام علیه السلام ندارد. زیرا امام غایب علیه السلام نیز امامی زنده روی زمین است. بنابراین منافاتی با عقیده واقفه نیز ندارد. اساساً چنان که اشاره شد امامان علیهم السلام این مطلب را در پاسخ و رد عقیده اهل تسنن فرموده‌اند، نه در پاسخ واقفه لذا بسیار پیشتر از پیدایش این فرقه بیان کرده‌اند. «نویسنده» با انتساب این قول به رد واقفه در حقیقت با خلط مبحث در صدد اثبات ادعای باطل خویش است. برای اثبات قدمت این روایات از همان آدرسی که خود «نویسنده» اشاره کرده است روایات نقل می‌شود.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَى يَعْرِفُونَهُ.» (حمیری: ۱۴۱۳، ۳۵۱، حدیث ۱۲۶۰)

امام باقر علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود مگر با

امام زنده‌ای که او را می‌شناسند.

إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى «حَيٌّ» يُعْرَفَ.» (کلینی: ۱۴۰۷، ۱: ۱۷۷، حدیث دو)

امام صادق علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود مگر به امام زنده‌ای که شناخته می‌شود.

عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ الْحُجَّةَ لَا تَقُومُ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَّا بِإِمَامٍ حَتَّى «حَيٌّ» يُعْرَفَ.» (همو: حدیث یک)

امام کاظم علیه السلام فرمودند: حجت برای خداوند بر مردم استوار نمی‌شود مگر به امام زنده‌ای که شناخته می‌شود.

چنان که ملاحظه می‌شود این مطلب را قبل از امام رضا علیه السلام سه امام پیشین علیهم السلام بیان کرده‌اند. چگونه می‌توان ادعا کرد این سخن در رد واقفه گفته شده است در حالی که واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام به وجود آمده است؟

احتمال دیگری که وجود دارد این است که «نویسنده» به واژه «یُعرف» استناد نماید و مدعی شود امام باید شناخته شده باشد و غیبت مانع شناخته شدن امام علیه السلام است، پس امام غایب امام ناشناس است و شرط «یُعرف» را ندارد. پاسخ این ادعا این است که اولاً چنان که پیش‌تر اشاره شد عبارت بهتر و برتر «حتی یُعرف» است؛ زیرا معنای روشن و روانی دارد. حال یا فعل معلوم از باب تفعیل است «حَتَّى يُعْرَفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا (دین را) بشناساند؛^۱ یا فعل مجهول از همان باب است «حَتَّى يُعْرَفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا (به واسطه او دین) شناخته شود؛ یا فعل مجهول از باب ثلاثی است «حَتَّى يُعْرَفَ» یعنی حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر با امامی تا (به واسطه او دین) شناخته شود.^۲ اما اگر عبارت «حَيٌّ يُعْرَفَ» باشد معنای جمله تکلف دارد البته هر سه احتمال «یُعرف» در این صورت نیز وجود دارد؛ اما ضمیر به امام بر می‌گردد و معنا چنین می‌شود: حجت بر مردم تمام نمی‌شود مگر به امامی زنده (خدا او را) می‌شناساند؛ یا به امامی زنده (به واسطه خداو)

۱. مانند حدیث: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْعَامِرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا زَالَتِ الْأَرْضُ إِلَّا وَبِاللَّهِ فِيهَا الْحُجَّةُ يُعْرَفُ الْخَلَالَ وَ الْحَرَامَ وَ يَدْعُو النَّاسَ إِلَى سَبِيلِ اللَّهِ.» (کلینی، ۱۴۰۷، ۱: ۱۷۸، حدیث ۳)
 ۲. مانند حدیث: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَحَدِهِمَا قَالَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعِ الْأَرْضَ بِغَيْرِ عَالِمٍ وَكَوْلَا ذَلِكَ لَمْ يُعْرَفِ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ» (همو، حدیث ۵)

شناسانده می شود؛ یا به امامی زنده (به واسطه خدا او) شناخته می شود. (ر.ک. مجلسی: ۱۴۰۴، ۲: ۲۹۳) ثانیاً اگر احتمال مرجوح را انتخاب کنیم و از تکلف معنایی بگذریم باز هم این استناد و استدلال «نویسنده» باطل است؛ زیرا مقصود از شناساندن و شناخته شدن امام، شناخت قیافه و شکل و شمایل ظاهری امام نیست. به عبارت دیگر منظور این نیست که اگر امام را در جایی دید قیافه امام برای او آشنا باشد و امام را بشناسد. زیرا چنین شناختی حتی در دوران حضور امامان علیهم السلام نیز برای بسیاری از شیعیان وجود نداشت. به طور مثال شیعیانی که در زمان امام صادق علیه السلام در طوس یا اهواز و کوفه زندگی می کردند و هرگز امام علیه السلام را ندیده بودند، قیافه امام را نمی شناختند و اگر در محلی امام علیه السلام را ملاقات می کردند نمی توانستند ایشان را بشناسند. آیا می توان ادعا کرد این شیعیان امام زمانشان را نمی شناختند؟ روشن است که چنین برداشتی از روایات معرفت امام، هرگز صحیح نیست و امامان علیهم السلام چنین معنایی را قصد نکرده اند.

لازمه این برداشت آن است که مردم مکلف باشند در هر جایی که هستند بروند به محضر امام و از نزدیک چهره ایشان را ببینند و به خاطر بسپارند؛ در حالی که مسلم است چنین وظیفه‌ای نداشته‌اند و هیچ یک از دانشمندان شیعه چنین تکلیفی را از روایات معرفت امام برداشت نکرده اند. بنابراین منظور از شناخته شدن امام علیه السلام این است که نام و نسب و مقام و منزلت ایشان معلوم گردد و این مقدار نیز با غیبت منافات ندارد و شناخت این موارد در امام غایب علیه السلام نیز ممکن است. بنابراین این عبارت نمی تواند منافاتی با غیبت داشته باشد و در ردّ غیبت امام صادر شده باشد.

حدیث پنجم.

«عَنْ عَمْرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ
 إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرْ هَذَا يَعْنِي
 إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَاللَّهِ قَالَ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ وَاللَّهِ قَالَ رَسُولُ
 اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.»
 (مفید: ۱۴۱۳، ۲۶۸)

عمر بن یزید گوید شنیدم امام کاظم علیه السلام می فرمود: کسی که بدون امامی بمیرد به مرگ جاهلیت مرده است امامی زنده که او را بشناسد. گفتم: نشنیدم پدرتان این را متذکر شود یعنی امامی زنده! فرمود: به خدا سوگند آن را رسول خدا ﷺ فرمود. فرمود و پیامبر ﷺ فرمود: کسی که بمیرد در حالی که برای او امامی نیست که به او

گوش فرامی‌دهد و اطاعت می‌نماید، به مرگ جاهلیت مرده است. تدلیس و فریب «نویسنده» در حدیث دوم به مراتب بیش از حدیث اول است. اولاً ادعا می‌کند این حدیث از امام رضا علیه السلام و در ردّ واقفه است. (کاتب: ۲۰۰۷، ۱۳۴) در حالی که حدیث از امام رضا علیه السلام نیست بلکه فرموده پدر بزرگوار ایشان امام موسی کاظم علیه السلام است؛ بنابراین هرگز نمی‌تواند در ردّ واقفه هم باشد؛ زیرا واقفه بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام ایجاد شده است. ثانیاً این حدیث را به کتاب کافی آدرس داده است تا با تدلیسی دیگر چنین وانمود کند که در معتبرترین کتاب حدیثی شیعه نقل شده است. در حالی که این حدیث در کتاب *اختصاص* نقل شده است و گذشته از ضعف منبع، تاکید بر زنده بودن امام علیه السلام دارد و منافاتی با غیبت امام علیه السلام ندارد؛ زیرا قائلان به غیبت به زنده بودن امام علیه السلام معتقدند و تاکید بر زنده بودن، اندیشه غیبت را ردّ نمی‌کند. احتمال دارد «نویسنده» از عبارت «يَسْمَعُ لَهُ وَ يَطِيعُ» چنین برداشت نماید که امام باید در دست‌رس و قابل مراجعه باشد و این معنا با غیبت منافات دارد و امام غایب علیه السلام حائز این شرط نیست؛ اما این برداشت صحیح نیست؛ زیرا امام کاظم علیه السلام برای اثبات و تاکید بر زنده بودن امام علیه السلام به این روایت نبوی استشهاد کرده است؛ بنابراین معنای سخن پیامبر صلی الله علیه و آله این است که امام علیه السلام باید به گونه‌ای باشد که بتوان به سخن او گوش فراداد. روشن است که اگر امامی از دنیا رفته باشد، دیگر امکان شنیدن سخن وی وجود ندارد. اما امام غایب علیه السلام چنین نیست؛ زیرا امام زنده است و قدرت سخن گفتن دارد و بسیاری از افراد در طول دوران غیبت امام علیه السلام را دیده و سخن ایشان را شنیده‌اند. (ر.ک. شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، احمدقاضی زاهدی گلپایگانی، سه جلد.) به تعبیر زیبای شیخ طوسی کسی جز به حال خود آگاه نیست (طوسی: ۱۴۱۱، ۹۹: و لایعلم کل إنسان إلا حال نفسه). یعنی نمی‌داند که دیگران امام علیه السلام را دیده و سخن وی را شنیده‌اند یا نه. بنا به دلایلی که باید در جای مناسبی بحث شود ارتباط عمومی و آشکار با امام وجود ندارد؛ اما قطع ارتباط بسیار متفاوت با رحلت و از دنیا رفتن است. اگر قطع ارتباط موجب از بین رفتن شرط امامت باشد باید ملتمز شد در زمانی هم که امام علیه السلام در زندان است و ارتباط عمومی با ایشان قطع است شرط امامت را از دست می‌دهد و باید امام دیگری منصوب شود در حالی که هرگز کسی این مطلب را ادعا نکرده است و از کسی هم نمی‌پذیرد. به ویژه وقتی انسان‌ها با نوع رفتار خود مانعی ایجاد کنند که امکان شنیدن سخن امام را به صورت عمومی از بین ببرند هرگز نمی‌توانند مدعی شوند امام

شرط امامت را از دست داده است؛ زیرا در این مورد مردم مقصرند و خواجه نصیرالدین طوسی زیبا فرمود که «و غیبتہ منّا» (طوسی: ۱۴۰۷، ص ۲۲۱) ما مقصریم که زمینه را برای بهره بردن از امام فراهم نکرده ایم و گر نه امام علیه السلام فاقد شرط امامت نیست. این مسأله جنبه دیگری نیز دارد و آن این که تبعیت از ولی فقیه و مجتهد جامع الشرایط، در حقیقت گوش فرا دادن به سخن امام غایب علیه السلام و اطاعت کردن از ایشان است. اگر مردم در جریان های مختلف به دستور ولی فقیه عمل می کنند بدین دلیل است که امام عصر علیه السلام فرموده است در حوادثی که واقع می شود به فقها که همان راویان حدیثند مراجعه نماید. «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقِعةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ.» (ابن بابویه: ۱۳۹۵، ۲: ۴۸۳، حدیث ۴) به عبارت دیگر مردم در دوران غیبت با تبعیت از ولی فقیه به «يَسْمَعُ لَهُ وَ يَطِيعُ» جامه عمل می پوشانند و اکنون امام زمان علیه السلام را مورد اطاعت قرار داده اند؛ بنابراین این شرط در مورد امام علیه السلام محقق است.

نتیجه

از آنچه بیان شد معلوم گردید بنا به پنج روایت نقل شده در اعتقاد شیعه امامیه امام هر عصر یا میان مردم ظاهر و آشکار است یا به صورت ناشناس و پنهانی در جامعه زندگی می کند؛ بنابراین اگر در سه روایت تنها «ظاهر بودن» امام علیه السلام ذکر شده یا به معنای حالت اولیه و عمومی امام علیه السلام است؛ یا معنای خاص دیگری دارد. دانشمندان شیعه نیز هرگز میان این نوع از احادیث و غیبت امام علیه السلام منافاتی ندیده اند. «نویسنده» برای رد غیبت سه روایت (حدیث سوم، چهارم و پنجم) آورده است اما در نقل هر سه مرتکب تحریف و تدلیس شده است. برخلاف ادعای وی هیچ یک از احادیث در رد فرقه واقفه صادر نگردیده و حتی در موضوع غیبت نیز بیان نشده است؛ به جز یک حدیث، احادیث دیگر سال ها پیش توسط پدران امام رضای علیه السلام بیان شده است. گفتیم حدیث اول وی که حدیث سوم این نوشته است به معنای حالت اولیه و عمومی امام علیه السلام است؛ یا معنای خاص دیگری دارد. در حدیث چهارم علاوه بر این که استدلال به نسخه بدل است و استحکامی ندارد به زنده و شناخته شده بودن امام اشاره شده که با غیبت امام منافاتی ندارد زیرا امام غایب علیه السلام هم زنده است و هم مشخص و شناخته شده. در حدیث پنجم نیز تأکید اصلی بر زنده بودن امام علیه السلام است که در دوران غیبت حاصل است. در اطاعت پذیری امام علیه السلام نیز این مسلمان ها هستند که با نوع رفتار خود مانع

ایجاد کرده‌اند و امکان اطاعت از امام علیه السلام را به صورت عمومی از بین برده‌اند. علاوه در دوران غیبت نیز اطاعت پذیری برای افراد نادری به صورت مستقیم و برای اکثریت افراد جامعه به واسطه فقیه جامع الشرایط محقق است. بنابراین برخلاف ادعای «نویسنده» هیچ روایتی وجود ندارد که منافاتی با غیبت امام عصر علیه السلام داشته باشد و آن را رد نماید.



فهرست منابع

۱. قرآن.
۲. آقابزرگ طهرانی، محمد محسن، ۱۴۰۳ ق، *الذریعه الى تصانیف الشیعه*، بیروت، دار الاضواء.
۳. ابن بابویه، علی بن حسین (صدوق اول)، ۱۴۰۴ ق، *الإمامة و التبصرة من الحيرة*، مصحح: مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، مدرسه الإمام المهدی علیه السلام.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، ۱۴۱۴ ق، *الاعتقادات*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۵. _____، ۱۳۸۵، *علل الشرائع*، قم، کتاب فروشی داوری.
۶. _____، ۱۳۹۵ ق، *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران، دار الکتب اسلامیة.
۷. البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل، ۱۴۲۲ ق، *صحیح بخاری (الجامع المسند الصحیح المختصر من أمور رسول الله صلی الله علیه و آله و سننه و آیامه)*، محقق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، بی جا، دار طوق النجاة.
۸. تقفی، ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال، ۱۳۹۵ ق، *الفارقات (ط - الحدیثية)*، مصحح: محدث، جلال الدین، تهران، انجمن آثار ملی.
۹. حلوانی، حسین بن محمد بن حسن بن نصر، ۱۴۰۸ ق، *نزہة الناظر و تنبیہ الخاطر*، مصحح: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم، مدرسه الإمام المهدی علیه السلام.
۱۰. حمیری، عبد الله بن جعفر، ۱۴۱۳ ق، *قرب الإسناد (ط - الحدیثية)*، قم، مؤسسة آل البيت:.
۱۱. شبیری زنجانی، سید محمد جواد، ۱۴۱۳ ق، «بررسی اسناد کتاب اختصاص» *مجموعه مقالات کنگره شیخ مفید*، شماره ۹۲، (۲۲۶ - ۲۷۱)،
۱۲. <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/۶۴۴۳۱>
۱۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ ق، *نهج البلاغة*، صبحی صالح، قم، هجرت.
۱۴. شیخ مفید، محمد بن محمد، ۱۴۱۳ ق، *الإختصاص*، قم، المؤتمر العالمی لالقیة الشیخ المفید.
۱۵. _____، ۱۴۱۳ ق، *الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، مصحح: مؤسسة آل البيت:، قم، کنگره شیخ مفید.
۱۶. _____، ۱۴۱۳ ق، *النصول المختارة*، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید.

١٧. صفار، محمد بن حسن، ١٤٠٤ ق، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
١٨. طوسی، خواجه نصیر الدین، ١٤٠٧ ق، تجرید الاعتقاد، تحقیق حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
١٩. طوسی، محمد بن حسن، ١٤١٤ ق، الأمالی، مصحح: مؤسسة البعثة، قم، دار الثقافة.
٢٠. _____، ١٤١١ ق، الغيبة / كتاب الغيبة للحجة، مصحح: عباد الله تهرانی، و علی احمد ناصح، قم، دار المعارف الإسلامية.
٢١. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، ١٤١١ ق، كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام، مصحح: درگاهی، حسین، تهران، وزارت ارشاد.
٢٢. قاضی زاهدی گلپایگانی، احمد، ١٣٧٥، شيفتگان حضرت مهدي عليه السلام، تهران، حاذق.
٢٣. قمی، علی بن ابراهیم، ١٤٠٤ ق، تفسیر التمی، مصحح: موسوی جزائری، طیب، قم، دار الكتاب.
٢٤. الکاتب، احمد، ١٤٢٨ ق ٢٠٠٧ م، الإمام المهدي حقيقة تاريخية أم فرضية فلسفية؟، بیروت، الدار العربية للعلوم - ناشرون.
٢٥. کلینی، محمد بن یعقوب، ١٤٠٧ ق، الکافی (ط - الإسلامية)، تهران، دار الکتب الإسلامية.
٢٦. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، ١٣٨٢ ق، شرح الکافی - الأصول والروضه، مصحح: شعرائی، ابوالحسن، تهران، المكتبة الإسلامية.
٢٧. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ١٤٠٤ ق، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الإسلامية.
٢٨. نعمانی، محمد بن ابراهیم ابن ابي زينب، ١٣٩٧ ق، الغيبة نعمانی، تهران، نشر صدوق.